

استر باب 4

مردخای از استر تقاضای کمک می‌کند

1 وقتی مردخای از این امر اطلاع یافت، از شدت ناراحتی لباس خود را درید و پلاس بر تن کرد. خاکستر بر سر خود ریخت و در کوچه‌های شهر راه می‌رفت و با صدای بلند گریه و زاری می‌کرد، 2 تا اینکه به در ورودی کاخ رسید. او داخل نشد، چون هیچ‌کس با پلاس اجازه ورود به کاخ را نداشت. 3 در تمام استان، در هر جا فرمان پادشاه به اطلاع مردم می‌رسید، یهودیان با صدای بلند می‌گریستند. آنها روزه می‌گرفتند، گریه و ناله می‌کردند و بسیاری از آنان پلاس پوشیده بر خاکستر می‌نشستند.

4 وقتی ندیمه‌ها و خواجه سرایان استر از آنچه مردخای می‌کرد به او خبر دادند، استر بسیار ناراحت شد. او برای مردخای لباس فرستاد تا آن را به جای پلاس بپوشد، ولی مردخای نپذیرفت. 5 آنگاه او، هتاک یکی از خواجه سرایانی را که پادشاه به خدمتش گماشته بود، فراخواند و از او خواست نزد مردخای برود و ببیند چه شده و چرا مردخای چنین می‌کند. 6 هتاک نزد مردخای که در میدان شهر در جلوی ورودی کاخ بود، رفت. 7 مردخای همه چیز را درباره خود و مقدار پولی که هتاک حاضر بود در مقابل کشتن تمام یهودیان به خزانه دربار بپردازد، به او گفت. 8 و یک نسخه از فرمانی را که در شهر شوش منتشر شده بود که به موجب آن باید همه یهودیان کشته شوند به هتاک داد. مردخای از او خواهش کرد که آن را به استر برساند و اوضاع را برای او شرح دهد و او را وادار کند نزد پادشاه رفته، از او تقاضا کند بر قومش ترحم شود. 9 هتاک رفته پیغام مردخای را به اطلاع استر رسانید. 10 و استر از او خواست این پیغام را به مردخای بازگرداند: 11 «اگر کسی، چه مرد و چه زن، بدون اینکه فراخوانده شده باشد، برای دیدن پادشاه وارد قسمت اندرونی کاخ شود، جزایش مرگ است. این قانون است. همه، از مشاوران مخصوص گرفته تا مردم عادی استان، این را می‌دانند. فقط در یک صورت این قانون اجرا نخواهد شد و آن هم زمانی است که پادشاه عصای سلطنتی خود را به طرف آن شخص دراز کند. در آن صورت جان او در امان خواهد بود. اما الآن یک ماه است که پادشاه مرا به حضور خود نخوانده است.»

12 وقتی مردخای پیام استر را دریافت کرد 13 در پاسخ به او اخطار کرده گفت: «تصور نکن چون در کاخ سلطنتی هستی جان تو نسبت به سایر یهودیان در امنیت بیشتری قرار دارد. 14 اگر تو در زمان خطیری مثل امروز ساکت بمانی، کمک و نجات از جای دیگری برای یهودیان خواهد رسید. اما تو خواهی مرد و خاندان پدری‌ات از بین خواهد رفت. کسی نمی‌داند، شاید به خاطر چنین روزی تو به این مقام رسیدی و ملکه پادشاه پارس شدی.»

15 استر در پاسخ، این پیغام را برای مردخای فرستاد: 16 «برو و تمام یهودیان مقیم شهر شوش را جمع کن. همگی روزه بگیرند تا سه روز و سه شب چیزی نخورند و نیاشامند. من نیز به اتفاق ندیمه‌هایم همین کار را انجام خواهیم داد. بعد از آن من به حضور پادشاه خواهم رفت، هرچند این عمل برخلاف قانون

است. حتّی اگر لازم باشد در این راه بمیرم، خواهم مرد.»
17 پس مردخای رفت و آنچه را که استر به او گفته بود، انجام داد.